

شرح قصیده رضوی

از نتایج طبع شفیعی شیرازی متخلص به «اثر» شاعر قرن ۵۱۲ - ق

سده دوازدهم هجری قمری یکی از ادوار پر آشوب ایران است که پس از حمله تاتار و مغول ایران دوره باین پر آشوبی بخود ندیده بود : انقراض دولت صفوی . استیلاء افغانه . طلوع و غروب نادر شاه کبیر . تشکیل دولت افشاریه . پیدایش دولت زندیه . استقرار دولت قاجاریه همه از حوادث این سده است . رقابت های محلی و کشمکش های داخلی و خارجی و خون ریزی های این قرن ایران آباد صفوی را کوفته و ویران نمود . فلاکت و افسردگی عمومی . بهار آورد که مجال برون کمال نماید چه رسد بضبط احوال و حفظ آثار علماء و ادباء ربع اول این قرن (بجز معدودی) شهرت شایسته را پیدا نکردند و شرح احوال بسیاری از آنها روشن نیست . جمله از آثار علمی و ادبی آغاز این سده و پیشتر نابود شد .

شفیعی شیرازی از شعراء نامی این قرن است و بهمان علت مذکور گمنام ماند . فقید مأسوف علیه ایران دوست معروف **ادوارد برون انگلیسی** با آن همه تتبع و احاطه ای که داشت نام این شاعر را تا این اواخر نشنیده و دیوانش را ندیده بود (۱) دوره صفویه از ادواری است که آثار ذوقی و صنائع ظریفه از معماری و کاشی سازی و نقاشی و تذهیب و خوشنویسی و غیرها ترقی فوق العاده نمود و بقایای آثار هنری آن عصر مایه حیرت و تعجب نظرگان است لیکن شعرا رونق افتاد و شاعر درجه اولی نپروراند . آورده اند : سبب آنکه شاهنشاهان صفوی از شعراء تشویق نکردند و از طرفی روابط دوستی ایران و هند و ادب نوازی و بذل و بخشش بی دریغ شهریاران کورکان بشعراء سبب شد که شعراء ایران رو باستان آنان بردند و هندوستان وطن شعر پارسی شد (۲) و باقتضای محیط شعراء گرد خیال بافی و ابداع مضامین باریک و نازک کاریها در لافافه مجازات و استعارات دور از ذوق سلیم که بسبب هندی معروف است رفتند و این سبک سخن پردازان رواج یافت . روش استادان بلیغ قدیم از پروردن مضامینی دلنشین در عباراتی رسا و زیبایی که جمال صورت و کمال معنی را

۱ - تاریخ : ادبیات ترجمه رشید یاسمی ذیل ص ۱۸۶

۲ - همان مدرک

را بنمایانند. متروک گشت و جلوه تخیل هندی در کسوت الفاظ پارسی نااندام و ناپسند ذوق سلیم آمد. سخن کوتاه نبودن مشوق و مربی در ایران وقوت و رواج سبک هندی شعر را بهایه پستی رسانید. اینجا باید دو نکته را تذکر داد: ۱- این نقامت ادبی خصیصه دوره صفوی نیست و دنباله اعصار متقدم است (۱) و رسوخ سبک هندی در شعر پارسی پیش از عصر صفوی بوده و بقولی نمونه آن در اشعار حافظ و نزاری قهستانی و شعراء همدوره آنان دیده میشود ۲- شاهنشاهان مقتدر صفوی (شاه اسمعیل بزرگ، شاه طهماسب اول) به جهت اهمیاتی که بحمايت مذهبی داشتند مایل بودند که شعراء بجای مدیحه سازی و معما پردازي که رسم جاری عهد مغول و ترکمانیه بود در مناقب و مصائب و کرامات خاندان عصمت شعر بگویند و کوشش داشتند که شعر در خدمت بمذهب درآید و شعرائیکه قریحه را در این باره بکار بردند مورد مرحمت گشتند (۳). این تشویق مخصوص شاهنشاهان صفوی در شعر پارسی یابی نوین (در قصائد و مراثی خاندان عصمت) گشود که بی پیشینه یا کم پیشینه بود و تمام قصائد و مراثی که در آن عصر گفته شده با سلوب استادان بلیغ قدیم است و جامع عذوبت و جزالت و مترجم احساسات پاک.

شفیعی شیرازی از شعراء ربع اول قرن دوازدهم هـ. ق است که منتهای کسادی بازار

ادب است و در این باره گفته :

خدا یکسانا از قسمت ازل آمد
چه کرده بودند آنم که در سرای فقیر
اگر روانه هندی کنی چه بهتر ازین
اسیر دام قفس بلبلان بملک عراق
و هم گفته

دکاش در ایام ما بی حاصلان روزگار
«فسرده است چنان طبع نکته پردازان
بسکه دارد طبع از باب سخن افسردگی
چونکتابت مزد شاعر میشدی بیستی شماره
که از خیال سخن ساده است لوح ضمیر
میدهد سر لوح دیوان یاد از لوح مزار»

شرح احوال شفیعاً بتفصیل در یکجا دیده نشد. خلاصه و مجموع مذکورات در جمله از تذکره‌ها این است: اصلش از دینه «پیر اشکفت» از بلوک «کوه مره شکفت» شیراز است. در شیراز پرورش یافته. در کودکی مبتلا به آبله شده و در اثر آن نابینا گشت با آنحال بتحصیل علم و کمال پرداخت تا آنجا رسید که گفته:

۱ - هدایت در دیباجة مجمع الفصحاء

۲ - مجمع الفصحاء ج ۱

۳ - تاریخ ادبیات ایران ترجمه رشید یاسمی ص ۲۱ و ۱۳۷ و ۱۳۸

مطهر پاش پیرایهٔ مقال دمیدد ز نافهٔ قلمم مطلقه‌ی چو بوی عبیر

زادهٔ طبعم ز فیض خامه عالمگیر شد ، باصفهان رفت . شاه سلطان‌حسین صفوی و ناموران و سروران را مدیحه و مرثیه و هجو گفت . منظری کریه داشت و بلطف گفتار و خوشخویی مجلسیان را شیفتهٔ خود میساخت . سرانجام در شهرستان لار درگذشت . تاریخ فوتش اختلافی است: سال ۱۱۱۳ و پس از ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ نقل شده است (۱) و بقولی در فتنهٔ افغانیان زنده بود . این شاعر نابینا این اقبال را داشته که دیوان اشعارش بکلی معدوم نشده . در اشعارش اشاراتی بسوانح مختلف حالانش دارد : کسادی بازار ادب در ایران و رونق آن در هندوستان . لوم توانگران . دل گرفتگی از شیراز و شوق سفر و خوشی از اقامت در اصفهان و شکوه از سفر مازندران . آزردهی از غربت و شوق وطن . ناله از تنگدستی . آرزوی توازن دخل و خرج . ایمان و خلوص عقیدت و صبر و مناعت . رغبت به گوشه نشینی و خموشی . میل بسخن سرایی و دیگر از احوال خویش را بمناسبت در طی دیوانش نمایانده .

شفیعا حد سخندانى وز بیایى را چنین میدانند :

برای معنی رنگین طلب کن لفظ ما نوسی
 باشد ملاحمت سخن از گفتگوی تلخ
 هست بیت الشرف کو کب معنی نظمی
 که در فهمش نباشد حاجت فرهنگ و قاموسی
 پیدا نمیشود نمک از آب خوشگوار
 که سخن سنج بتعریف اساسش پیر است

با اینکه شعرش از سبک رائج آنروز متأثر است طبعش روان است و گفتارش خالی از لطف و نکات علمی نیست . لطف برخی از ابیانش بمثابة ایست که در حکم ضرب المثل است . دیوانش مشتمل بر قصائد و مرثیه و غزلیات و قطعات و رباعیات است . موضوعهای اشعارش : ستایش پروردگار . نعمت پیمبر اکرم و ائمه اطهار ، مرثیهٔ شهداء کربلا . مدیحه . هجویه . تعریف اسب . تعدادی ماده تاریخ (که مرسوم آنروز بوده) و غزلیات که تفصیلهش موجب الطناب است (بتفصیل در فهرست اختصاصی کتب وقفی خاندان حکمت نگاشته شد) .

تعداد ابیات دیوان شفیعاً بتحقیق معلوم نیست . الذریعه (ج ۹ - ص ۵۳) روایت کرده که کلیات شفیعاً مشتمل برده هزار بیت در انواع شعراست . در کتابخانهٔ آستان قدس دو نسخهٔ ناقص از دیوان شفیعاً (وقفی خاندان حکمت) هست که اندک اختلاف دارد: نسخهٔ شامل سه هزار و چهل و پنج بیت است و نسخهٔ دیگر حاوی دوهزار و هشتصد و هشتاد و هفت بیت .

۱ - فارسنامهٔ ناصری ج ۲ ص ۱۴۲ - شمع انجمن ص ۴۲ - نتایج الافکار ص ۵۷
 تذکرهٔ حزین لاهجانی . در آتشکدهٔ آذر (چاپ بمبئی) تخلص شفیعاً اشتباها « اثیر » ضبط شده است .

حسب الامر آقای حجازی مدیر فاضل باذوق نامۀ آستان قدس قصیده لطیفه نائیه رضوی این شاعر با اخلاص را برای تزیین صفحات مجله و برسم شکون تجدید سال آن از دیوانش استخراج و این پیش گفتار نگاشته شد .

مهدی ولائی

گرد کوی تو بهر جا که فرود آید جاست
 گوهر نظم که فرزند رشید شعر است
 طاق ابروی تو هم قبه و هم قبله نماست
 اخگری چند ز آتشکده فارس بجاست
 کوزه تا برس آبست لبالب زخواست
 تا کفت چون صدف آلوده بچرک نیاست
 جاده در بادیه ریک روان نا پیداست
 مگر این زال فسونگر نخوری بدهم جاست
 سگ گیرنده نمیشب همه جاسنک جفاست
 هر که بی مغز چونی باشد از ایشان بنواست
 غم اوقات بعشرت نپذیرد کم و کاست
 نیست چون یار موافق طرب اندوه فراست
 برک بیرون شدن خویش نمیکردی راست
 گرد هستیست گزان راه یقین نا پیداست
 دل اندوه کش من هدف تیر خطاست
 سازهی برک صنوبر بچمن گوید راست
 در بر دوست تهی دستی ما هدیه ماست
 کوه پیش قدم همت مردان صحراست
 بس که دل گرم سخن از مدد شوق رساست
 که نفس سوخته از مهریم باد صباست
 بی کم و بیش تمنای دو عالم یکجاست
 عاقبت قافله سالار و خدای راهنماست
 دست برداشتن از دامن این جاده خطاست
 خاک این راه شدن طاعت بی روی و ریاست
 که درین راه غبار قدمی خود را خواست
 چون ره شرع که سر پیچی از آن عین خطاست

از دل و دیده براه طلبت منزلهاست
 یا رب از صحبت نا اهل نگرود باطل
 از اشارات بخود روی جهانی دارد
 خان و مان سوخته شعله عشقم که هنوز
 چهره با صاف ضمیران شدن از بی مغزی است
 از خطر نیست درین بحر ترا آسایش
 میشود بسته ز آمد شد غم راه خیال
 بهر راحت نتوان یافت زدنیای جایی
 نفس را عافیتی به ز کم آزاری نیست
 اهل دنیا همه خاصیت مطرب دارند
 تلخی مرک عزیزان سرود از حلوا
 بی تکلف نتوان سیر ارم تنها کرد
 آدم از جنت اگر آدم دیگر می بود
 خضر آگاهیت از خویش برون آمدنست
 روزگارم بنگلط میکند آزار مسدام
 بی سر انجامی عیش من سودا زده را
 چون تهی دست بجایی نروند اهل نیاز
 سالک راه حق اندیشه ز سختی نکند
 خامه چون شمع زتاب نفس می سوزد
 دگرم آتش عزم سفری در ته پاست
 بر رسم شوق طوافیست که حق السعیش
 شوق آورده مرا بر سر راهی که در آن
 می رود طاعت از این راه بمعراج قبول
 غیر ازین راه نباشد بجهان راه نجات
 سبز کردند چو فیروزه بدولت آنرا
 هر که گردید ازین راه بمنزل نرسید

کهکشانش نیست که از چرخ نمایون (کذا) باشد
 ماه نعلی است که از راحله واپس ماند
 هیچ موسم ره این کمبه نخواهد بلدی
 نخورد سالک این راه غم بی آبی
 آتش از صفحه دل گردد کدورت شوید
 میتوان دید رخ عمر ابد در آبش
 هر سرایش بتمنای دعا آغوش است
 راه فردوس همین است که در پایش
 تا که از سنبله جاروب کند شام و سحر
 هست بیت الشرف کوکب معنی نظمی
 تا شد از گنبدش ای چرخ جهان نورانی
 نیست سرطوق که جا بر سر گنبد دارد
 رونق دهر چوسر پنجه خورشید ازوست
 گرم این روضه از آن است که هر قندیلش
 یکی از حلقه بگوشان همین درگاه است
 روز و شب همچو کف صاحب همت باز است
 فرش در کفش کن روضه چو کاشی میشد
 پیش سقای در روضه اش آیم به طیب
 دید چون شوق مرا گرم سخن پردازی
 دشمن جاه ترا عزم بیابان فناست
 سینۀ خصم تو خالی ز تماشائی نیست
 خصمت از راه هزیمت نبرد جان بیرون
 نیست پیکان که خدنگ تو از آن شعله ورست
 گردش چرخ بدست تو چو اسطرلابست
 شد بعد تو چنان گردد کدورت نایاب
 گر چه درویش و غنی را زره استعداد
 لیکن از واسطه چون کار پذیرد انجام
 عجیبی نیست اگر دولت از آن میطلبند
 خدام مطیخ جسد توبه آئین خلیل
 بهر میرایی این دشت کفافت گفت

عکس این راه در آئینه گردان پیداست
 صبح گردیست که از رفتن زوارش خواست
 بسکه پیوسته چو زنجیر بهم قافله هاست
 هر قدم زمزمی از آبله اش در ته پاست
 بسکه چون آینه هر چشمه لبالب ز صفاست
 کوسکندر که ازین آئینه جامی میخواست
 که گشود است اجابت همه جا از چپ و راست
 کعبۀ اهل یقین مشهد سلطان رضاست
 قامت چرخ بفراشی این روضه دو تاست
 که سخن سنج بقعریف اساسش پیراست
 آفتاب تو چراغیست که در خانه رواست
 بهر توفیق هدایت طلبان دست دعاست
 ماه فوناخن افتاده این عقده گشاست
 آفتاب بی است که در برج شرف جلوه نماست
 در آن خانه که محراب جهان وقت دعاست
 از جبین در این روضه گشایش پیداست
 چین زیشانی فغفور اگر بره یخواست
 که گل کوزه آبش همه از خاک شفاست
 مطلبی باز بتمهید حضورش پیراست
 دایم از نيزه زهرش دوسری در سراست
 این چمن لاله پیکانیش از تیر قضاست
 یکه تازی چو خدنگ تو روانش ز قفاست
 پیک جانسوز اجل پیشه وی تیر قضاست
 که کنی پیش و پس او را قش اگر ناید راست
 که میان نفس و آینه هم صلح و صفاست
 کسوت خواری و تشریف کرامت ز خداست
 حل و عقد همه در دست تو چون بند قیاست
 گرد نملین فقیران تو بر بال هماست
 چشم در راه مسافر بسر خوان عطاست
 ابر شرمندۀ احسان بعبث از دریاست

از ملك روضه پر نور تو نخلستانی ست
 گر نهوسند درین خاک جسدها چه عجب
 دردباری که کند فیض تو نطق آموزی
 چشمه سارش همگی خشک شود چون غربال
 ابلق چرخ گراز خیل ستودان تو نیست
 سالک راه تو يك گام بنا حق نرود
 کرد چون صبح بمدی رخ ایجار سفید
 خجل از نامه اعمال نیاشم که بخش
 جای در کفش کن روضه مرا ده بوقات
 ای (اثر) درد سر عرض تمنا تا چند
 نقد عمر تو اگر صرف مناهی گردید
 در قیامت کند از هول جحیم آزادت
 تا کشد تبغ بتسخیر ممالک خورشید
 باد از تبغ اجل عمر حسودش سپری

بسکه جاروب بکف صف زده اند از چپ و راست
 که زقریب همه راجان نوی در اعضاست
 طفلی نازاده مادر بحقایق گسویاست
 دردباری که گل مهر تویی نشو و نماست
 در برش متصل از مهر چرا سطل طلاست
 هر که روسوی تو آورد رخسوی خداست
 خامهات چون خط آزادی امت پیراست
 دامن لطف تو در دست من بی سروپاست
 زانکه از روزازل صف نعال از فقر است
 بدعا کوش که بی شایبه مقصود رواست
 عم مخور مدت اوقات شفاعت برجاست
 آنکه از درگه او مطلب کونین رواست
 تا درین معر که از چرخ علم برسراست
 باد از فیض ازل کار مجبانش راست

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اخراج الامام احمد فی ص ۴۶ من الجزء الخامس من
 مسنده من حدیث معقل بن یسار ، ان النبی (ص) عاد فاطمة فی
 مرض اصابها علی عهدہ فقال لها ، کیف تجدینک ، قالت وانله
 لقد اشتد حزنی واشتدت فاقتی ، وطال سقمی ، قال (ص) :
 او ماتر ضین انی زوجتک اقدم امتی سلماً ، واکثر هم علماً ،
 واعظمهم حلماً
 (ینابیع المودة)